



## درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر  
موضوع جزئی: ترتب - کلام امام خمینی - مقدمه هفتم - نتیجه - حالت اول و مصادف با: ۲۹ جمادی الاولی ۱۴۴۰  
دوم و سوم  
سال دهم  
جلسه: ۷۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته

تاکنون شش مقدمه از مقدماتی که امام خمینی در تصحیح امر مهم بدون ترتب بر عصیان امر اهم بیان کرده‌اند ذکر شد. تمام این مقدمات برای تصحیح عمل عبادی مکلفی است که امر اهم را ترک کرده است.

### مقدمه هفتم

امام خمینی در کتاب مناهج الوصول مطلبی را به عنوان مقدمه هفتم بیان کرده‌اند که باید دید آیا قابلیت طرح استقلالی به عنوان یک مقدمه را دارد یا خیر؟ (البته این جهت خیلی مهم نیست) آن مطلب این است که «امر بکل من الضدین امر بالمقدور الممكن»؛ ایشان می‌گویند: اگر دو امری که با هم تراحم پیدا کردند را فی نفسه ملاحظه کنیم، هر یک، امر به چیزی است که مقدور مکلف است و برای مکلف ممکن است. امر «ازل النجاسة عن المسجد» مقدور مکلف است و محذوری برای عمل به آن وجود ندارد، امر «اقیموا الصلوة» نیز امری است که به یک شیء مقدور متعلق شده است و برای مکلف این امکان وجود دارد که بایستد و نماز بخواند. این دو امر در عالم امر و جعل و امتثال هیچ تراحمی با هم ندارند. تراحم مربوط به افراد و مصادیق و برخی از حالاتی است که برای مکلف پیش می‌آید و آن حالات و مصادیق خارج از دایره تکلیف هستند.

اگر خاطرتان باشد در مقدمه اول امام خمینی فرمودند: اوامر و نواهی به طبایع تعلق می‌گیرد نه به افراد و خصوصیات و مصادیق. اصلاً اوامر و نواهی نمی‌تواند متعلق به افراد و خصوصیات شود. وقتی شارع می‌گوید: «ازل النجاسة» امر به ایجاد طبیعت ازاله نجاست دارد و وقتی به اقامه نماز امر می‌کند، امر به ایجاد طبیعت اقامه نماز دارد. این اوامر هر کدام به تنهایی برای مکلف مقدور است و محذوری در اتیان این امور نیست. منتهی وقتی مکلف در شرایط خاصی قرار می‌گیرد، مثل این‌که وارد مسجد می‌شود و مشاهده می‌کند که مسجد نجس است و باید از آن ازاله نجاست کند و از طرف دیگر امر «اقیموا الصلوة» هم متوجه او شده و باید نماز هم بخواند، این حالت او، باعث تراحم بین دو امر می‌شود و این تراحم مربوط به خصوصیات و حالاتی است که بر او عارض می‌شود.

پس امر به هر یک از دو ضد، امر به چیز غیر مقدور نیست. آن چیزی که غیر مقدور است این است که مکلف بخواهد بین این دو امر جمع کند و این غیر از متعلق تکلیف است. متعلق تکلیف «طبیعت ازاله النجاسة» و «طبیعت اقامة الصلوة» است که فی نفسه قید و شرطی ندارند و برای این‌که مکلف به این طبیعت‌ها عمل کند محذوری ندارد. از آن طرف در تکلیف به این اوامر نیز محذوری

نیست، بلکه محذور وقتی است که مکلف می خواهد هر دو را باهم اتیان و امتثال کند. زیرا مولا به جمع بین این دو، امر نکرده است.

مولا امری مبنی بر ازاله نجاست از مسجد نموده و امر دیگری مبنی بر اقامه نماز. در تکالیف مولا کجا جمع بین این دو شده است؟ بله خود مکلف قدرت بر جمع بین این دو را ندارد. قبلا هم گفتیم، تراحم‌ها مربوط به طبیعت نیست، تراحم‌هایی که در موقع امتثال مکلف پیش می‌آید مربوط به عالم خارج و مقام تحقق بخشیدن به آن اوامر و نواهی الهی است.<sup>۱</sup>

### نتیجه مقدمات هفت گانه

حال باید ارتباط این مقدمات را با مسئله ترتب روشن کنیم و این‌که چطور با این روش دیگر نیازی به ترتب نداریم. جلسات گذشته یک طرف و این دو جلسه یک طرف. زیرا قصد داریم که محصول آن مقدمات را بیان کنیم و بیان کنیم که امام خمینی به چه دلیل این مقدمات را بیان کردند.

### خلاصه مقدمات

۱. اوامر به طبایع متعلق می‌شوند.
  ۲. حقیقت اطلاق عبارت است از این که حکم روی طبیعت می‌رود، بدون در نظر گرفتن افراد، در حالی که در عموم، حکم نسبت به افراد سریان پیدا می‌کند.
  ۳. تراحمات به طبیعت‌ها مربوط نیست، بلکه در حوزه افراد و مصادیق و خصوصیات پیش می‌آید.
  ۴. ما نه تنها چهار مرتبه در حکم نداریم، بلکه دو مرتبه هم نداریم. آن‌چه که داریم دو نوع و دو قسم حکم است. یعنی یک قسم احکام انشایی هستند و قسم دیگر فعلی.
  ۵. بین خطابات شخصی و خطابات قانونی فرق است. در خطابات قانونی که مخاطب عموم مردم هستند نه اشخاص، انحلال مطرح نیست؛ اما در خطابات شخصی که مخاطب اشخاص و افراد هستند انحلال مطرح می‌شود.
  ۶. تکلیف مقید به قید قدرت و علم نیست. نه عقلا و نه شرعا چنین تقییدی را نمی‌توانیم اثبات کنیم. عجز و جهل معذرت‌دهنده این که شرط تکلیف باشند.
  ۷. امر به دو چیزی که ضد هم هستند، (مثل اقامه نماز و ازاله نجاست)، امر به مقدور و ممکن است. کسی گمان نکند که این‌جا امر به این شده که دو چیز را مکلف باید جمع کند. تکلیف به جمع بین آن دو متعلق نشده است. آن چیزی که این‌جا محذور دارد این است که مکلف در مقام امتثال بین این دو نمی‌تواند جمع کند.
- این مقدماتی بود که امام خمینی ذکر کردند هدف ایشان این بود که اثبات کنند در جایی که یک امر اهم و یک امر مهم داریم، بدون این که نیازی به ترتب باشد و بدون این که قائل به اشتراط امر مهم به عصیان امر اهم شویم، می‌توانیم امر مهم و عمل عبادی مأمور به به امر مهم را تصحیح کنیم. یعنی ایشان می‌گویند: امر به مهم بالفعل موجود است، مطلق نیز می‌باشد و هیچ شرطی در کنارش نیست. به عبارت دیگر با این که اهم در کنار اوست، امر مهم نیز وجود دارد.

<sup>۱</sup> مناہج الوصول، سید روح الله خمینی، ج ۲، ص ۲۰ و ۲۱.

پس امام خمینی می‌خواهند بگویند: امر اهم وجود دارد، مثل امر به ازاله نجاست از مسجد که در آن بحثی نیست. یعنی امر اهم بالفعل موجود است و به همین جهت این بحث وجود دارد که اگر کسی امر مهم را اتیان کرد، آیا عمل او صحیح است یا خیر؟ پس امر به اهم قهرا طبق فرض موجود است. عمده امر مهم است.

ادعای امام خمینی این است که مهم نیز امر دارد. نماز هم امر دارد، همین الان، در عرض امر اهم و این امر نیز فعلی است و اصلا هم این طور نیست که مشروط به عصیان امر اهم باشد. یعنی این طور نیست که در طول آن و بعد از آن بوجود بیاید. ممکن است بگویید: از چه طریق می‌خواهید این امر را درست کنید؟ این جا وقت استفاده از آن مقدمات است. امام خمینی می‌خواهند بگویند: همین الان این نماز امر دارد، امر نماز هم مطلق است. این طور نیست که اگر امر به ازاله را عصیان کردی این امر برای تو فعلی شود. نه، این دو امر در عرض هم و هر دو مطلق و هر دو فعلی هستند.

پس دقیقا معلوم شد هدفی که امام خمینی تعقیب می‌کند چیست و چه ادعایی دارد؟ امر مهم، بالفعل بدون هیچ شرطی در کنار و عرض امر اهم موجود است. لذا اگر کسی ازاله را ترک کند و نماز بخواند، نمازش صحیح است و شیخ بهایی بی دلیل فرمودند که این نماز باطل است؛ بلکه این نماز صحیح است.

#### **انواع حالات مکلف در عمل به تکلیف**

بعضی حالات اصلا روشن است و از بحث ما خارج است ولی برای این که همه حالات و فروض را ذکر کنیم، اشاره‌ای نیز به آن حالات داریم.

#### **حالت اول**

مکلف یک تکلیف دارد نه دو تکلیف. مثلا کسی نماز ظهر و عصرش را خوانده و قبل از مغرب وارد مسجد می‌شود که می‌بیند مسجد آلوده به نجاست شده است. در آن موقع تنها تکلیف به رفع آلودگی از مسجد متوجه اوست. این جا خطاب «ازل النجاسه» گریبان او را می‌گیرد و اگر قدرت بر ازاله داشته باشد و آن را انجام دهد، استحقاق ثواب پیدا می‌کند. اگر قدرت بر ازاله داشته باشد و تکلیف را انجام ندهد و مخالفت کند، استحقاق عقاب پیدا می‌کند. اگر قدرت نداشته باشد و توان این که این کار را انجام دهد را نداشته باشد، مثل این که با ویلچر آمده یا ابزار این کار را در دست ندارد، طبیعتا با این که این تکلیف گریبان او را گرفته، اما معذور است زیرا عجز او برای او عذر درست می‌کند.

#### **حالت دوم**

در همان مورد قبلی در نظر بگیرید که مکلف وارد مسجد می‌شود و اصلا متوجه نجاست نمی‌شود. یعنی علم به نجاست ندارد، یعنی تکلیف دارد، ولی معذور است. حتی اگر نداند نیز تکلیف دارد، زیرا خطابات قانونی عام می‌باشند و همه را در بر می‌گیرند، حتی کسی که نمی‌داند و عالم نیست.

همه مطلب این است که طبق نظریه خطابات قانونی حتی کسی هم که از تکلیف آگاهی ندارد مکلف است. زیرا تکلیف متوجه عموم است و اصلا اراده خدا و هدف او در قانون‌گذاری جعل قانون است. لذا اگر عده کمی هم منبعت شوند، کفایت می‌کند. لکن اگر ندانند معذور هستند. این جا نیز همین طور است. اگر مکلف علم به تکلیف پیدا نکرد، عذر دارد. یعنی با عذر موجه، دیگر بخاطر انجام ندادن تکلیف او را مورد عقاب قرار نمی‌دهند. (این نظر، نظر ابتکاری امام خمینی است. بر خلاف دیگران. آن چه که شما در اصول تاکنون خواندید، همه بر این اساس بود که علم و قدرت شرط تکلیف است. آن چه که در فقه خواندید این است که علم شرط

تکلیف است. یعنی کسی که عالم نیست، برایش تکلیف فعلی نیست. اما امام خمینی می‌گوید: تکلیف برای همه است، منتهی جاهل به خاطر مخالفتش عذر دارد زیرا نمی‌دانست.

### سوال

استاد: آن‌ها می‌گویند، جاهل اصلاً مکلف نیست، تکلیف فعلی نمی‌تواند متوجه جاهل شود. عمده این است که ما اصلاً این که می‌گویند: علم و قدرت در تکلیف شرط است، را قبول نداریم.

بحث ما در نظریه خطابات قانونی این است که آیا خطابات متوجه شخص عاجز است یا نیست؟ طبق نظر مشهور نیست. همه بحث این است که آن‌ها می‌گویند عاجز، نائم و ساهی مکلف نیست و این نظریه می‌گوید آن‌ها هم مکلف هستند. حالت اول اصلاً به بحث ما ارتباطی ندارد.

### حالت سوم

گاهی از اوقات انسان در برابر دو تکلیف قرار می‌گیرد لکن این دو تکلیف از حیث اهمیت یکسان هستند. و از نظر شارع دو تکلیف از نظر رتبه و درجه فرقی نمی‌کند. لذا اگر مکلف نمی‌تواند هر دو را انجام دهد، هر یک را که انجام داد اشکالی ندارد. مثلاً اگر دو نفر در حال غرق شدن هستند که هر دو انسان‌های معمولی هستند. این طور نیست که یکی عالم، معصوم، نبی یا ولی باشد و طرف دیگر یک انسان معمولی. زیرا در این صورت بحث در دایره اهم و مهم می‌رود که فرض بعدی است. این جا اگر این شخص بتواند هر دو را نجات دهد و قدرت بر انجام هر دو امر داشته باشد، قهراً باید هر دو را انجام دهد، اگر بتواند هر دو را انجام دهد و یکی را ترک کند، بخاطر آن که انجام داده استحقاق ثواب دارد و به خاطر ترک دیگری استحقاق عقاب دارد. زیرا اینجا دو امر دارد «انقذ هذا الغریق» و «انقذ هذا الغریق» (درست است که این مثال در خطاب شخصی است ولی ما این مثال را می‌زنیم که مسئله روشن شود. در خطابات عمومی نیز به همین صورت است.)

اما اگر این شخص قدرت بر انجام هر دو تکلیف را ندارد، دو نفر در حال غرق شدن می‌باشند و این شخص تنها یکی را می‌تواند نجات دهد، هر دو نیز از نظر رتبه نزد شارع مساوی می‌باشند، در این صورت اگر مکلف اولی را نجات دهد، نسبت به امر انقاذ غریق اول امتثال کرده است و مستحق ثواب است، اما با امر دوم مخالفت کرده است، یعنی «انقذ ذاک الغریق» را امتثال نکرده است. منشأ این مخالفت نیز عدم قدرت بوده، یعنی قدرت نداشته که هم زمان با نجات غریق اول، غریق دوم را نجات دهد، در این صورت مستحق عقاب نیست. با اینکه با تکلیف دوم مخالفت کرده است ولی مستحق عقاب نیست، زیرا عجز او از انجام تکلیف برای او عذر درست کرده است.

پس نسبت به تکلیف اول که اتیان کرده است استحقاق ثواب دارد، اما نسبت به تکلیف دوم چون قدرت بر انجام آن نداشته با این که انجام نداده و با تکلیف مخالفت کرده است، استحقاق عقاب ندارد. یعنی تکلیف متوجه او شده، ولی او انجام نداده است؛ اما استحقاق عقاب ندارد، زیرا معذور است و عجز، عذر درست می‌کند.

### سوال

استاد: انگیزه مهم نیست، فو قش این است که قبح فاعلی دارد.

در همین مثال فرض کنید، این شخص هر دو را رها کند و نجات ندهد. اگر انقاذ هر دو غریق را ترک کند، استحقاق دو عقاب را پیدا می‌کند. درست است که قدرت بر انجام یکی بیشتر ندارد، ولی دو استحقاق عقاب پیدا می‌کند، منتهی استحقاق این دو عقاب بخاطر مخالفت با دو تکلیف مستقل است. حتی بعید نیست بگوییم اگر قدرتش را صرف معصیت کند استحقاق سه عقاب پیدا می‌کند. مثل این که بجای نجات دو غریق، شراب بخورد یا معصیت دیگری انجام دهد. وجهش نیز این است که وقتی زید را نجات نمی‌دهد مستحق عقوبت است، به شرح ایضا در مورد عمر، و در عین حال به خاطر ارتکاب معصیت هم مستحق عقوبت است. این مطلبی است که بر اساس خطابات قانونیه استوار است. اگر این خطاب را عام و قانونی بدانیم، این تکلیف و آن تکلیف متوجه اوست، منتهی وقتی قدرت بر انجام یکی دارد، با انجام دادن آن استحقاق ثواب دارد و با ترک دیگری به خاطر نداشتن قدرت، عذر دارد و استحقاق عقوبتش نفی می‌شود.

### **بحث جلسه آینده**

صورتی که مربوط به بحث است جایی است که مکلف دو تکلیف دارد و هر دو نیز بنحو خطاب عمومی متوجه او شده است، لکن از این دو تکلیف یکی اهم است و دیگری مهم.

«الحمد لله رب العالمین»